

نام فیلم: جوکر (Joker)

کارگردان: تاد فیلیپس نویسنده: تاد فیلیپس / اسکات سیلور بازیگر کلیدی: واکین فینیکس، رابرت دنیرو

نگارش: فرهاد معمار صادقی

ویراستار: مهدی اسکندری

این نوشته حاوی اطلاعاتی است که بخش هایی از فیلم را فاش می کند.

در صورتی که این فیلم را ندیده اید، خواندن این متن توصیه نمی شود.

فیلم شروع می شود.

اخبار گوی رادیو مشغول خواندن اهم اخبار است که می گوید:

«صبح به خیر، ساعت ۱۰:۳۰ روز پنجشنبه ۱۵ اکتبر و دما ۵ درجه سانتی گراد.

روز هجدهم اعتصاب رفتگران شهرداری است و ۱۰ هزار تن آشغال در همه جا تلنبار شده است، حتی بهترین قسمت های شهر هم مثل آشغال دانی شده است، برای اولین بار بعد از چندین دهه، وزیر بهداشت در شهر اعلام وضعیت فوق العاده کرده است. «سپس صحبت های مردم در رابطه با این مسائل پخش می شود، «نباید حتما منتظر شد تا کسی بمیره، یا به خاطر حصه زمین گیر بشه، همین الان هم وضعیت بغرنجه.»

در همین حال دوربین از پشت به یک دلک نزدیک می شود، دلکی که صورت او را از نمای درون آینه می بینیم، دلکی که هنوز صورت اصلی او را ندیده ایم و هیچ چیز در موردش نمی دانیم، دلکی که مشغول آرایش خود است. دوربین به آرامی از پشت او تغییر زاویه داده و تصویری از اجزای صورت او می دهد، صورتی که از حالتی مات و مبهوت به غمگین و بعد از چند ثانیه به حالتی خوشحال (به ظاهر) تغییر شکل می دهد.

دلک خودش هم نمی داند، بخندد یا گریه کند، حتی لحظاتی با دست خنده و لحظاتی دیگر با دست حالت گریه به خود می گیرد و در نهایت ملغمه ای از اشک و لبخند در تصویری که دوربین فقط صورت دلک را نمایش می دهد دیده می شود.

توجه به همین سکانس اول به نظرم می تواند تمامی مسیر فیلم را مشخص کند، یا حداقل اگر ما تکلیف خودمان را در همین ۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه بتوانیم مشخص کنیم، به راحتی می توانیم به صندلی خود تکیه داده و در ادامه فیلم از دیدن خلق تصویری یکپارچه از همین تصاویر ابتدایی لذت ببریم.

کارگردان، فیلم را با نمایی باز از محل کار شخصیت اصلی فیلم یعنی جوکر، آغاز می کند. تلیق این نمای باز از محل کار و اهم اخباری که گوینده رادیو از گاتهام سیتی می دهد، به طور کامل گویای وضعیت زندگی بیرونی جوکر است. بحران اقتصادی و عدم وجود رفاه مالی که بسیاری از رفتگران شهرداری را به سمت اعتصاب هدایت کرده و این اعتصاب، طی ۱۸ روز بلایی بر سر مردم شهر آورده که وقتی مصاحبه گر رادیو با برخی از مردم مصاحبه می کند، می گویند «لازم نیست کسی بمیرد، همین الان هم وضعیت بغرنجه.»

پس از همین اول در فیلم جوکر، تکلیفمان با جامعه روشن است. با جامعه ای روبرو هستیم، که هیچ رفاه و آسایشی ندارد، بسیاری از اقشار مردم، در این جامعه در بوی تعفن زندگی می کنند. نمایندگان فداکاری و ایثار و از خودگذشتگی در جامعه ها، که بی ادعترین افراد در هر جامعه ای هستند، یعنی رفتگران، دیگر دست به فداکاری نزنده و حاضر نیستند غبار کثافت را از سطح پلید شهر جمع کنند. در این فیلم با گاتهامی روبرو هستیم که از همان اول وضعیتش بغرنج است. با گاتهامی روبرو هستیم که انسانیت در آن مرده است و کثافت در تمامی جامعه به صورت عیان پخش شده است، از چنین گاتهامی آیا می توان انتظار رحم

و مروت و مردانگی و برابری داشت؟

اما تا د فیلیپس کارگردان فیلم با هوشمندی هر چه تمام، آغاز این نمایش را با این نمای باز به صورت تدریجی به نمایی بسته تقلیل می‌دهد و به سمت یک نفر متمرکز می‌شود. در نمای باز دو دلک در تصویر به چشم می‌خورند ولی برای کارگردان فقط یکی از آنها مهم هستند. در این شهر آشوب، فقط یک نفر مهم است، نه دیگرانی که در آن جامعه زندگی می‌کنند و نه افرادی که همراه این دلک (جوکر) در محل کارش با او همکار هستند و نه حتی خود جامعه‌ای که تکلیفش از همین الان معلوم بوده و وضعیتش بغرنج است. دوربین فقط روی یک نفر متمرکز می‌شود، چرا که فقط همین یک نفر و انتخاب‌های اوست که مهم هستند. گویی کارگردان، با نزدیک شدن دوربین به جوکر، ما را به سفری در درون او تشویق می‌کند، تا در این سفر با او بیشتر آشنا شویم و ببینیم که او دست به چه انتخاب‌هایی می‌زند و چگونه سرنوشت خودش را به دست خودش رقم می‌زند. جوکر که در ابتدای فیلم و در برخورد با شنیدن اهم اخبار ناامید کننده و موقعیت‌های بیرونی‌ای که بسیار ناخوشایند هستند، بلا تکلیف است و نمی‌داند بخندد و یا گریه کند، همسفر ما می‌شود تا در این تصمیم‌گیری با او همراه شویم و ببینیم که او در نهایت چه انتخابی می‌کند، خنده یا گریه؟

فیلم جوکر به واقع داستان تأثیرات اجتماعی بر روی یک فرد و تبدیل او به یک موجود ضد اجتماعی و آنارشویست نیست، بررسی همین سکانس به ما نشان می‌دهد که داستان، بررسی انتخاب‌هایی است که او در مقابل این شهر پر هیاهو انجام می‌دهد و این که در نهایت این انتخاب‌ها او را به کجا خواهند رسانید؟ در این درام پر هیجان و تأثیر گذار، با سفری درونی همراه هستیم تا بفهمیم که چه عوامل درون روانی‌ای می‌تواند یک فرد را به سمت انتخاب‌هایی ببرد که به او برچسب Antisocial Personality Disorder و یا اختلال شخصیت ضد اجتماعی، سایکوز و یا ... بزنیم. فیلم جوکر در مورد این است که انسان چرا و چگونه از خودش موجودی چنین می‌سازد. همانطور که شیخ بهایی به نقل از جامی می‌گوید:

آدمیزاده طرفه معجونی است

کز فرشته سرشته و ز حیوان

گر کند میل این بود کم از این

ور کند میل آن شود به از آن

در فیلم جوکر ما با یک انسان بلا تکلیف در جامعه‌ای روبرو هستیم که تکلیفش کاملاً با تمامی افراد جامعه مشخص است. انسانی که همانطور که گفته شد نمی‌داند بخندد یا گریه کند، و قرار بر این است تا با سفری در درون این انسان در طی فیلم ببینیم که او به چه انتخابی دست می‌زند. در طول فیلم با یک انسان روبرو هستیم که برای کالبد شکافی بهتر به دو شخصیت تقسیم شده است، شخصیت اول «آرتور» و شخصیت دوم «جوکر»، در این نقد هم زمانی که از این لغات همراه با گیومه استفاده شده است منظور شخصیت‌های درونی و اگر بدون گیومه مورد استفاده قرار گرفته باشد منظور انسان کلی است که در درون او دو شخصیت «جوکر» و «آرتور» در جریان هستند.

«آرتور» در فیلم نماینده چهره خندان این انسان است، انسانی که شغل دلکی را برای امرار و معاش انتخاب کرده، با مادرش زندگی می‌کند، فردی است که برای درمان به دیدار مددکار اجتماعی می‌رود و وقتی می‌داند که اوضاع روحی‌اش نامناسب است از مددکارش می‌خواهد که داروهایش را زیادتر کند تا اینقدر احساس بد نداشته باشد. «آرتور» انسانی ارزش مدار است و در ۳۰ دقیقه اول فیلم، که مختص به تصویر کشیدن روی زیبای این انسان بلا تکلیف است، شاهد به تصویر کشیدن ارزش‌های والایی از یک انسان هستیم. اوج این تصویر سازی را در سکانسی می‌بینیم که آرتور به همراه مادرش در حال تماشای شوی تلویزیونی

مورد علاقه‌اش یعنی شوی موری است. در این صحنه وقتی که موری از آرتور می‌خواهد که خودش را معرفی کند، می‌بینیم که آرتور از اوج خواسته‌های انسانی و پیغام‌های زیبایی که بر اساس آنها دوست دارد زندگی کند صحبت به میان می‌آورد. او خودش را انسانی معرفی می‌کند که از وقتی یادش می‌آید مرد خانه بوده و از مادرش به بهترین شکل ممکن مراقبت کرده است، او حتی پا را فراتر از این گذاشته و از نصیحت‌های مادرش هم صحبت می‌کند و می‌گوید مادرم همیشه به من می‌گه: «بخندم و به دیگران لبخند بزنم» می‌گه: «من به دنیا اومدم تا شادی و خنده رو بین مردم پخش کنم»

آرتور هم مثل هر انسان دیگر، انسانی است معمولی که فقط به دنبال برآورده کردن نیازهای خودش است. او دقیقا می‌داند چه می‌خواهد، او به دنبال رابطه‌ای است که در آن دیده شود و دیگران را نیز ببیند. او تشنه عشق و نوازش و تعلق خاطر است و برای ارضای این نیاز تمایل بسیار زیادی دارد که تا جایی که می‌تواند «آرتور» شود. «آرتور» موجودی است که حتی وقتی در حق او ظلمی می‌شود و به ناحق پول تابلو شکسته شده مغازه ورشکسته‌ای که او در حال تبلیغ آن بوده است را نیز از او کم می‌کنند، علی‌رغم دردناک بودن این تصمیم و مشکلات مالی فراوانی که با آن روبروست، باز هم می‌خندد و خشم خود را در جایی دور از چشم دیگران، و بر سر اجسام بی‌جان خالی می‌کند، چرا که او اساسا دوست ندارد به کسی آسیب برساند. برای تکمیل شدن تصویر «آرتور» فقط کافی است که به سوالی که از مددکارش می‌پرسد، بازگردیم. «فقط من این حس رو دارم یا واقعا اوضاع اون بیرون دیوانه‌کننده‌تر شده؟» (او برای جامعه‌اش نگران است. او به چشم می‌بیند که همه چیز ویران شده و رو به اضمحلال است. او انسانی است که واقعیت‌سنجی دقیق و درستی از جامعه اطرافش داشته و برای اطمینان، آن را با تنها انسانی که می‌تواند دردهایش را با او در میان بگذارد یعنی مددکارش، در میان گذاشته و از او می‌پرسد تا مطمئن شود که در این دنیا، یگانه فردی نیست که از این حجم بی‌عدالتی، ظلم، هرج و مرج در عذاب است، و وقتی از این مطلب خیالش راحت می‌شود از مددکارش می‌خواهد داروی بیشتری بگیرد تا فقط اینقدر احساس بد نداشته باشد.

آرتور تشنه یافتن روابط است و برای پیدا کردن آن به هر دری می‌زند. او تنهاست و می‌داند که این تنهایی، خطرناک است و به همین دلیل در نیم ساعت اول فیلم تمام تلاشش را می‌کند تا جایی که می‌تواند حتی به قیمت دریافت داروهای بیشتر، حتی به قیمت کتک خوردن، خودش را کنترل کرده و بیشتر به سمت «آرتور» شدن حرکت کند.

آرتور روابط بسیار محدودی دارد که آنها را می‌توان به ۴ دسته تقسیم کرد، رابطه با مادر، رابطه با افراد محل کار، رابطه با مددکار و در نهایت روابطی که در درون ذهن خودش برای رهایی از درد و رنج موجود در این روابط به صورت فانتزی‌های ذهنی یا توهم تجربه می‌کند. در حقیقت توهم‌ها و فانتزی‌های ذهنی آرتور مکانی است برای پناه بردن از شلوغی‌های دنیای بیرون، از آنچه او تجربه می‌کند و با هیچ کس نمی‌تواند در میان بگذارد و دقیقا گسستن و از دست دادن هر کدام از این روابط آرتور را یک قدم به «جوکر» شدن نزدیک می‌کند، «جوکر» که اصلا انتخاب اول آرتور نیست و تمام تلاش خودش را می‌کند تا به گونه‌ای دیگر نیازهایش را ارضا کند، به گونه‌ای که در راستای ارزش‌هایی باشد که برای آنها زندگی کرده و به خود افتخار می‌کند، ولی متاسفانه این قصه تلخی است که وقتی هر انسانی نتواند نیازهایش را به شکلی موثر و مسئولانه ارضا کند، ممکن است دست به کارهای احمقانه‌ای زده و به شیوه‌های دیگری این کار را انجام دهد.

پس از نیم ساعت اول فیلم که در حقیقت معرفی شخصیت «آرتور» به حساب می‌آید، روند فیلم دیگر، روندی قابل پیش‌بینی است. تلاشی برای حفظ ته مانده روابط نیم‌بندی که آرتور با اطرافیانش دارد و ناموفق بودن او برای حفظ این روابط و گسستن تک تک آنها.

این ماجرا با قطع اولین رابطه، یعنی اخراج شدن از محل کارش شروع شده و با قطع عمیق‌ترین و دیرینه‌ترین رابطه‌اش یعنی رابطه با مادر به پایان می‌رسد. قطع هر رابطه‌ای، یک قدم آرتور را به «جوکر» شدن نزدیک‌تر می‌کند. «جوکر» که برایش انسان و انسانیت مهم نیست، و بر بستری از قانون جنگل زندگی می‌کند. تنها چیزی که او به آن فکر می‌کند این است که حق خودش را از

جامعه‌ای بگیرد که آن جامعه را عامل اضمحلال خود می‌داند. «جوکر» نمادی است بر این طرز فکر که دیگران مسئول آن چیزی هستند که من انجام می‌دهم. «جوکر» نمادی است از هرج و مرج، قانون‌گریزی و بالاتر از همه مسئولیت‌گریزی. «جوکر» نمادی است از انسانی که در جامعه نیازهایش برآورده نمی‌شود و راهی هم برای ارضای این نیازها یاد نگرفته است. «جوکر» نماد تنهایی انسان است، انسانی که نه رابطه‌ای دارد که به امید آن زندگی کند و نه ارزشی که بر مبنای آن هدفی بیافریند. آری فیلم جوکر درامی تاثیرگذار است در مورد انتخاب. در مورد چگونگی انتخاب بین «آرتور» و «جوکر» و چگونگی گذار از یکی به دیگری. آری جوکر درس زندگی است و نهیبی به هریک از ما به عنوان فردی در جامعه، نهیبی که هرثانیه بانگ بر می‌آورد که روابط نقش مهمی در سلامت روانی انسانها بازی می‌کند. نهیبی که ما را دعوت می‌کند تا با داشتن روابطی کیفی بتوانیم پناهگاهی داشته باشیم که در مواقع بحران بتوانیم همچنان «آرتور» باشیم نه «جوکر».



انتخاب بهتر

موسسه بهداشت و سلامت ایران